

| | | |
|---|---|--|
| <p>رژنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر‌مسئول: مهدی عرفاتی ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008</p> | | <p>حدیث روز:</p> <p>از امام حسن (ع) سؤال شد: جود چیست؟ فرمود: بخشش دست‌رنج خود.</p> |
| <p>پلک احساس:</p> <p>بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی</p> | | <p>پلک احساس:</p> <p>مولانا</p> |
| <p>اوقات شرعی:</p> <p>اذان ظهر: ۱۲/۱۹ اذان مغرب: ۱۸/۰۶ اذان صبح (فردا): ۵/۲۹ طلوع خورشید (فردا): ۶/۵۳</p> | <p>پیش‌بینی آب و هوا جمعه</p> <p>تهران ۱۲ / ۰ ایلام ۱۱ / -۲ اراک ۱۱ / -۶ ارومیه ۳ / -۸ رشت ۶ / ۰ زنجان ۱ / -۱۲ سندج ۱۰ / -۶ همدان ۶ / -۸</p> | <p>حکمت ۱۳۴:</p> <p>دوست، دوست نیست مگر آن‌که حقوق برادرش را در سه جایگاه نگه‌بان باشد، در روزگار گرفتاری، آن هنگام که حضور ندارد، و پس از مرگ.</p> |

گفت‌وگو با سید مهدی شجاعی، داستان‌نویس، ناشر و پژوهشگر

«حاج قاسم» باران رحمت بود



علی مظاهری

رژنامه‌نگار

✎ بای بسم!...

درد بر دوستی‌های دیرینه و دوستکامی‌های پاینده؛ که اگر در بین نبود چنین مهر و مهرانه‌ای این همسخنی شکل نمی‌گرفت. کثرت کار و ضیق روزگار باعث شد نمک قدیم و نمک‌گیری این کمینه‌خوی بزرگوار استاد خواشام را مبنی بر گفت‌وگویی ماورای فاصله‌ها بپذیرد و هماهنگ سازد؛ چه: بُعد منزل نبُود در سفر روحانی، ابزاری پریشش‌ها را راهی کردم و پاسخ‌ها از پس گردش فصل‌ها بالاخره در رسید و این ساحت روح‌افزار و شنی بخشِ روح و روان شد.

داشته باشیم. مرغ همسایه شترمرغ است. بعضی‌ها و همه سعی ام را برای بهتر شدن مبذول می‌دارم. **این‌که برخی با مقایسه ادبیات جهانی به کارهای شما انتقاد دارند؟** چیز عجیبی نیست من هم به بعضی از کارهای جهانی انتقاد دارم. **آرمان‌شمای نویسنده مذهبی؟** که حرف‌های دلم بر باور جان مخاطبم بنشیند. **مخاطبان‌تان این روزها بیشتر شده‌اند و به نسبت ۲۰ سال پیش تعداد دوستداران آثار‌تان فزونی یافته؟** نسبت به افزایش جمعیت و گسترش ارتباطات، نه. **زندگی‌تان چه شمیمی دارد؟ روح‌تان بیشتر روی چه عطر می‌دهد؟** بوی سبزی با غلبه رنگ آبی. **از عطراهایی که پسند سلیقه شماست؟** عطر یلو از چنل و اسپرت از پولو. **گران‌ترین عطر کی تازگی خریدین؟** **گران‌ترین عطر کی تازگی خریدین؟** گران‌ترین الزاما دال بر بهترین نیست. **هر چند وقت یه بار عطر می‌خرید؟** لطف و صفای دوستان و عزیزان چندان مجال خرید نمی‌دهد. **چرا با وجود داشتن این همه بُن‌مایه‌های ادبی و داستانی، چشم خیلی از قلم‌ها به نویسنده‌های خارجی است؟** متاسفانه ما خودمان را زمانی باور می‌کنیم که تاییدی از بیرون

بیا بید (به کجا می‌رسید به کی به چی؟) به شهر محبوب چون نزدیک‌ترین مقصد است. **فکر کنید در جهان یکی از داستان‌هایید و کامیون‌دار هستی‌پشت کامیون چی می‌نویسید؟**

بر سر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود. **و در جهان یک داستان اگر حق انتخاب شخصیت‌ها با خودتان بود، بین قصاب و فعالِ حقوق حیوانات کدام یک؟** قصاب حقوق حیوانات **یک نویسنده که مرده‌شوری کنه، چجوری ممکنه؟ (یکی می‌گفت با نقادی و...یا؟)** مرده‌شوری که کار بدی نیست و حق مرده‌شوران بر گردن خلاق کم نیست. اگر نباشند، کار بشر سنگ می‌شود.

کسی پیله کرده زندگی‌اش را برایتان بگوید بکره کتابش کنید؟ حتما می‌شوم، ولی تا نشوم هیچ قولی نمی‌دهم. **روح شما را که تجزیه کنیم به چه ترکیب‌هایی می‌رسیم یا چه درصدهایی؟** به سؤالتان فکر می‌کنم و جهی از خودشناسی است که مشق واجب همه آدم‌هاست. **خودتان را که در آینه ببینید (در طول این گفت‌وگو) به چه حسی و دریافتی می‌رسید؟** من اساسا ناراضی‌ام از خودم خیلی ناراضی‌ام، ولی این زمان و این گفت‌وگو با شما برایم عزیز و مغتنم است. **از دست کتاب‌های شما در این زمانه عسرت و برای این زمانه عسرت چه کاری برمی‌آید؟** به این دلیل که خود ساکن و مقیم شهر عسرت‌م. اغلب با همدلی‌های شیرین مواجه می‌شوم.

آینده‌تان را پیشگویانه که بخواهید روایت کنید؟ غلط می‌کنم که چنین کاری کنم. **از خودتان که یک قدم بیرون**

شده در طول یک داستان از خودتان نومید شوید؟ نه. داستان همیشه دستمایه امید است. پیش از آن که به درد دیگران بخورد خود را شربا می‌دارد. **و شده در ادامه یک داستان از خودتان برنجید؟** رنجش از خودم عمدتا زمانی اتفاق می‌افتد که از داستان فاصله می‌گیرم. داستان و وطن اصلی من است.

دل‌تان به حال کی‌ها می‌سوزد؟ آنها که چهار نعل در مسیر باطل می‌تازند و از گمان حقیقت خوشحال‌اند. آنها که دچار مصیبت خسر دنیا و الاخره‌اند و اعتماد به نفس‌شان گوش فلک را کر می‌کند. **غبطه کی‌ها یا پی‌ها را می‌خورید یا خورده‌اید؟** خیلی‌ها به خاطر داشتن خیلی چیزها غبطه برانگیزند، ولی من غبطه تصویری را می‌خورم که از ایده‌آل یا خویشستن مطلوبم دارم. کسی در آنجا نیست که بتوانم به عنوان نمونه معرفی‌اش کنم.

رسانه در زمانه ما یعنی همه چیز ضربه‌در دروغ، منهای دلسوزی به علاوه تزئین، تقسیم بر مردم؛ هرچه این هنر افزون‌تر لاذر باشد به بیشتر این را از شما به یاد داریم در گفت‌وگوی بوق اشغال سال ۷۹ حالا چگونه می‌اندیشین؟ چهار عمل اصلی که با گذشت زمان تغییر نمی‌کند. اعداد و ارقام فقط کم و زیاد می‌شود. البته کم، نه، فقط زیاد می‌شود. **کارهای شما به گفته برخی‌ها**

شماره ۱۳۷۳-۱۱-۳۶۳۷

پایگاه اطلاع‌رسانی:

www.jamejamdaily.ir

پست الکترونیکی:

info@jamejamdaily.ir

پنجشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۹۸ | ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۴۴۱ | صفحه ۱۲ | سال بیستم - شماره ۵۹۹۹ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Thursday - 2020 Feb 13



می‌نویسید؟ اعتراض نمی‌کندر فقییم یا هم. **چرا به قلم سگوند؟** قلم وسیله آفرینش است. طبیعی است اگر خالق به ابزار آفرینشش سگوند بخورد.

کدام داستان شما در دادگاه رستایخیز ما جوړه؟ دادگاه که جای اعطای اجرو پاداش نیست. محل محاکمه است؛ خدا به خیر کند. **احساس‌تان نسبت به حروف الفبا؟**

هر کدامشان را بکجور دوست دارم مثل بچه‌های خودم. **پیش‌نویس؟** لباس راحتی توی خانه که با آن تاسر توچه هم نمی‌شود رفت. **لحظه‌نهایی داستان؟** آخیش!... **پاورقی‌های دنباله‌دار؟** سوء-استفاده از حس کنجکاوی خلاق. **داستان‌های پلیسی؟** درست از کار درآوردنش، کار دشواری است.

داستان‌های ژانر وحشت؟ عمدتا می‌رسم به سؤال: که چی؟! **دانای کل؟** فقط خداست. بقیه اداست یا ادعاست. **اول شخص غایب؟** تمه دارد؛ اول شخص مفرد مذکر غایب. مذکر نقدا یکی است در عالم؛ اول شخص، که ظاهر غایب است. **مخاطب ناشناس؟**

ناشناس نمی‌ماند. زود آشنا می‌شویم و انس می‌گیریم. **کلاس آموزش مهارت‌های نویسندگی؟** نویسنده‌ای اگر استعداد نباشد، سعی باطل است. **و اگر باشد؟** طی این مرحله بی‌همراهی خضر، مقصد را دور می‌کند و رسیدن را دشوار. **در هنگامه نوشتن، معجزه می‌کند و کار را پیش می‌برد؟** تمرکز و حال خوب. **روزها فکرتان این ست و همه شب سخن‌تان؟** کمبود وقت، دیر رسیدن، عقب ماندن، فاصله زیاد تا مقصد، کارهای زمین ماند... **مضمون مشترک اغلب خواب‌هایتان؟** مضمون مشترک اغلب خواب‌هایم نگرانی نرسیدن است و اضطراب نارس ماندن. **شده داستانی را به خواب دیده باشید و بعد نوشته باشید؟** به طور کامل نه. ولی بوده اشارتی در خواب که بانی یا دستمایه نوشتن داستان شده باشد.

آیا ما انسان‌ها داستان‌های خداییم هر کدام‌مان؟ جهان، گل کرده یکتایی اوست / ندارد شخص تنها جز خیالات **اگر خواهش کنم داستانی کوتاه بگوید که جان‌مایه‌اش گفت‌وگو یا ما با هم باشد در غیاب هم در زمان و مکان‌های متفاوت؟** آشنایی نه غریب است که مهم‌ترین و اصلی‌ترین وجه ماموریت‌های حاج قاسم، محرمانه بودنشان بوده و هست. به همین دلیل اگر از خیل میلیون جمعیتی که برای اظهار ارادت به او آمدند بخواهید که هر کدام سه دقیقه درباره او و آنچه انجام داده صحبت کنند بعد می‌دانم که جز تعداد معدود، حرفی برای گفتن داشته باشند. حداکثر ممکن است دو سه جمله‌ای درباره دفع شر و داعشی‌ها شنیده باشند و بگویند. **یعنی مردم برای تجلیل از شخصیتی آمدند که او را نمی‌شناختند؟**

امروز در تاریخ:

✎ درگذشت فروغ فرخزاد، شاعر و فیلمساز (۱۳۴۵ش)
✎ واگذاری امتیاز رویتر توسط ناصرالدین‌شاه قاجار به انگلستان (۱۲۹۸ق)
✎ درگذشت ریچارد واگنر موسیقیدان معروف آلمانی (۱۸۸۳م)

دلسوز من است / چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت / ترک افسانه بگو حافظ و نوش دمی / که نخفتم شب و شمع به افسانه بسوخت

به کسی دین دارین بابت موفقیت‌هاتان؟ بعالله الی ماشا... از خدا و خانواده‌اش . آ ل... . بگير تا خانواده و فرزندان و برادر و خواهر و دوستان جانی و رفیقان آسمانی و همه کسانی که دوستشان داشته‌ام و دوستم داشته‌اند. **دوستان گفتند بیرسم دوست دارین کجا دفن بشین؟** امامزاده صالح. تقریباً بزرگ خاندان محسوب می‌شوند. در تهران. **چون تقریباً بزرگ‌ترمان مشهد را مشـرف فرموده‌اند.**

هوا ی تازه

شخصیتی که عمده زمان عمرش را در استعار بود. شخصیتی که هیچ گاه خودش را معرفی نکرده بود و قدمی در جهت تبلیغ خودش و جلب محبوبیت برای خودش برنداشته بود. **پس چه کرده بود که ده‌ها میلیون انسان با آرا و افکار مختلف و حتی متضاد و الّه و شیدای خود ساخته بود؟** راز همه این قضایا باور و عمل به یکی از فرمول‌ها یا سنت‌های الهی بود. حضرت زهرا اسلام ...! علیها می‌فرماید: هر کس رابطه‌اش را با خدا درست کند، خدا رابطه متقابل او و خلاق را درست می‌کند. **به عبارتی؟** اگر کسی شهرت و محبوبیت هم می‌خواهد باید خدا را انگیزه و محور همه کارهایش قرار دهد. برای خدا کار کند. آن وقت خدا خودش برای او کار می‌کند. به گمان من این بزرگ‌ترین درسی است که از زندگی و شهادت حاج قاسم می‌توانیم بگیریم.

نمی‌توانیم تعیین کنیم که در کجا به دنیا بیاییم، در چه خانواده‌ای در چه طبقه‌ای یا چه فرهنگی نمی‌توانیم نقشی در تعیین سرنوشت خودمان داشته باشیم. ولی برای تعیین سرنوشتمان در حیات اخروی، همه چیز دست خود ماست بعون ...!

آن همه اعجاز در شهادت حاج قاسم، آن همه برکت، اتحاد، همدلی رازش چیست؟ مهم‌ترین و اصلی‌ترین وجه ماموریت‌های حاج قاسم، محرمانه بودنشان بوده و هست. به همین دلیل اگر از خیل میلیون جمعیتی که برای اظهار ارادت به او آمدند بخواهید که هر کدام سه دقیقه درباره او و آنچه انجام داده صحبت کنند بعد می‌دانم که جز تعداد معدود، حرفی برای گفتن داشته باشند. حداکثر ممکن است دو سه جمله‌ای درباره دفع شر و داعشی‌ها شنیده باشند و بگویند. **یعنی مردم برای تجلیل از شخصیتی آمدند که او را نمی‌شناختند؟**

محکم‌ترین فیلم‌نامه‌های منسجم و دوست داشتنی‌ام را نوشته است؛ پیر، بدوک ... در نهایت به نظم شجاعی عزیز هم ظاهر آ چهار همان گرفتاری‌هایی است که معمولاً هنرمندان حرفه‌ای دارند. از یک طرف آدمی است به شدت مبادی آداب و اخلاق و لوتی و رفیق باز و اجتماعی و از طرف دیگر چون نویسنده‌ای است شش‌دانگ، مجبور است خلوت‌های خودش را هم داشته باشد. برای همین هم همواره غیبت صغرا و کبرا دارد که تعداد آنها هم به شدت زیاد است با توجه به پرکاری استاد. از منظر فلسفی اول مرغ به وجود آمد یا تخم‌ها اگر بخواهیم به امر نویسندگی نگاه کنیم گمانم روی این نگاه اتفاق نظر نسبی داشته باشیم که سیستم نوشتن این جواری است که اول نویسنده‌ای با اراده و نقشه و عقل و منطق و خواست و ... شروع می‌کند به آفرینش ادبی اما بعدها همه چیز وارونه می‌شود. یعنی آثار نوشتن او را در بند می‌کند به مصداق گهی پشت بر زین گهی زین به پشت. در چنین وقتی ارتباط هنرمند با پیرامون تا حدود زیادی مختل می‌شود تا تمام شدن کار. و کار هم که تمامی ندارد! کلام آخر این که به خاطر خوش فکری، توان، تخصص، ابتکار، وزانت و جسارت و مجموعه‌ای از توانایی‌های بالا و درجه یک، حضور شریف سیدمهدی همیشه سنگینی می‌کرده در هرجایی که بوده و فعالیت داشته، اما سایه‌اش نه!

دلخوری‌ای پیش نیامده بود که نیازمند دلجویی باشد، اما به هر حال فرصت دیدار مجدد را مغتنم شمردم و شتافتم! آن موقع هیچ نمی‌دانستم که نیستان - به برکت حضور نویسنده دلسوزی مثل ایشان که بلد است و اعتقاد هم دارد به رعایت شأن نویسنده‌گی - مرتب‌ترین و با کلاس‌ترین انتشاراتی در برخورد با مولف خواهد شد و واقعاً رویدادی از آن دست - که ذکر خیرش رفت - از دست در رفته با وجود همه بی‌اهمیتی‌اش. به هر حال اگر بنا باشد به انبوه تأثیرهای استاد سید مهدی شجاعی - در زمینه‌های مختلف - اشاره کنیم شاید از همین کارهای به ظاهر کوچک هم بشود شروع کرد. یعنی بتوان گفت که سید عزیز، معدل احترام به نویسنده را بالا برد به عنوان نویسنده - ناشری که به در عرصه را به خوبی می‌شناخت. این حرکت برایش هزینه‌بر و ظاهر آضر بود، اما با نهایت دقت آن را انجام داد.

و اما طنز و هزل و هجو و مواردی از این دست به نظرم آخرین پناهگاه نویسنده‌است در مقام آدمی حساس و گاه ناامید از انبوه مشکلات. سید نه تنها از این ظرفیت در کارهایش استفاده کرده که روز به روز هم بیشتر و بیشتر از آن بهره می‌برد آن هم در نوعی از نوشتن که به تأکید باید گفت گویی خودش آن را تاسیس و بعد هم تثبیت کرده. من جایی ندیده‌ام که ایشان با اطلاع قبلی حضور داشته باشند و انبوه متنوع مخاطبان دوره‌اش نکنند. در ضمن سید برخی از بهترین و

چینشی یاگزینشی را برمی‌گرفت و مصالحی را انتخاب می‌کرد تا دنیای شخصی خودش را با قدرت بسازد. دنیایی که در ابتدا تا حدودی نامأنوس به نظر می‌آمد چرا که گویی با عادت‌های مرسوم خواننده سر سازگاری نداشت. اما در همان حال که چیزی را ویران می‌کرد چیزی را هم می‌ساخت و این ساخت وقتی قوی و قوی‌تر شد حالت تاسیس به خودش گرفت و بعد تثبیت شد و مخاطبان پروپاقرص خودش را هم پیدا کرد که اتفاقاً خیلی هم زیاد بودند پیش از حد تصور. به هر حال بعد ها و از سر اتفاق، گذر یکی از مجموعه داستان‌هایم به انتشارات نیستان افتاد در وقتی که دفتر در خیابان سمیه بود. یکی دو سال بعدتر به طور تصادفی دیدم آن مجموعه تجدید چاپ هم شده‌آن هم نه به‌تازگی از زنگ می‌شد هم چند نسخه برایش می‌فرستادن به عنوان سهم مولف و هم حق التالیفی احیاناً با تعجب پرسید مگه در مورد شما انجام نشده؟! گفتم نه! عذرخواهی کرد و گفت اجازه بدید من به بابا بگم و بعد به شما زنگ می‌زنم! فردا یا پس فردا بود که تماس گرفت و گفت که شما آماده ست و می‌تونیم براتون ارسال کنیم، اما بابا سلام رساند و گفت این جوری که نمی‌شه تحویلش بدیم! باید ببینم فلانی رو!

خودش بودا ما حتی با هم کار کردیم در پروژه‌ای که شبیه طرحی بود برای تشویق به کتابخوانی و ما عملاً جانش بودیم و ایشان رئیسش. اما هرگز دیداری رخ نداد. بعدها سید رفت انتشارات برگ را - در همسایگی ما - تاسیس و هدایت کرد. در آن مقطع هم یادم نمی‌آید دیداری داشته باشم با مردی که همه‌جا حرفش بود و خودش نبود، و حالا به نظم کمی مرمر و پیچیده یا دست‌کم عجیب می‌رسید آدمی که انگار هیچ‌کدام از خصلت‌های مرسوم دنیای کارمندی را نداشت.

گذشت تا این‌که ایشان را برای اولین بار و حضوری در رشد ملاقات کردم و در وقتی که سردبیری یکی از مجلات بودند. گمانم با دوستی رفتم به اتاق‌شان و ساعتی نشستیم و از هر دری حرف زدیم و خندیدیم. دیدارها در جاهای دیگر و به مناسبت‌های دیگری تکرار شد و دیدم با یکی از منطقی‌ترین، زلال‌ترین، راحت‌ترین و روشن‌ترین نویسندگان پیرامونم روبه‌رو هستم. راز و رمز و پیچیدگی مال دنیای داستان بود. در وجود او علاوه بر مهربانی و ادب و تواضع چشمگیر و همیشگی و مثال زدن‌اش، چیزی که زیاد مشهود بود - و بعدها در آثارش هم برجسته شد - دگم نبودن در عین داشتن اعتقادات سفت و سخت بود. هرگز به نظم انسانی نیامد که مدعی باشد همه حقیقت نزد من است و دیگران ول معطل! دنیای آثار او البته با دنیای نویسندگانی مثل ما، به شدت متفاوت بود. او گاه از قصه و قطعه و خطابه و تاریخ و دین و ...

دریاد کوزه



محمد رضا پیرامی

نویسنده

✎ نوشتن در باره هنرمند نازنین و

برجسته روزگار ما جناب استاد سیدمهدی شجاعی عزیز، همین جوری و سر فرصت و فراغت هم، کار سختی است - به جهت وسعت و تنوع و تکثر فعالیت‌های ایشان و از همین منظر، برای همچو منی محال؛ چه رسد به این‌که پای ضیق وقت اجتناب‌ناپذیری از نوع ژورنالیستی هم به میان آید با شرح وظیفه‌ای طلبیده‌ام ناگفته، گنجاندن بحر در کوزه‌ای کاری که می‌دانیم شدنی نیست.

بنابراین این چند سطر پرانکرده را قصد، فقط ادای احترام کوچکی است از سر ارادت و بی‌شک برای خوانندگان و دوستداران فراوان سید، نکته جدید و مهمی ندارد. سید از اول هم اسم و دل بزرگی داشت. اوایل دهه ۶۰ نام او را شنیده و برخی از آثارش را خوانده بودم. به خصوص در طیفه‌ای که گمانم گاه‌نامه‌هایی مثل قلم‌سوز که درش هنرمندانی جمع می‌شدند که دغ‌غ دین و انقلاب را همزمان داشتند. بعدها رفتم حوزه هنری و گفتند معاون فرهنگی‌اش، جوان بیست و چندساله‌ای است سید نام!